



بازخوانی رمان «روز نهنگ» نوشته عباس عیدی

مانی در مه

حمیدرضا داداشی

ماجرای مختلف و مشکوک، متوجه می‌شوند که این غریبه‌ها، بر خلاف ادعاهای خود، قاچاقچی اشیای عتیقه‌اند و قصد دارند میراث فرهنگی جزیره - از جمله درهای قدیمی منازل تاریخی - را از مرز خارج کنند؛ اما کمی دیر شده، نقاب از چهره به‌ظاهر مهربان و موجه غریبه‌ها می‌افتد و در پس آن، سوداگران بی‌رحم و قصی‌القلبی آشکار می‌شوند که برای رسیدن به هدف خود دست به هر کاری می‌زنند و حتی ابایی ندارند که آدم بکشند. یکی از بچه‌ها - مانی - که قهرمان قصه است گیر می‌افتد و با اسارت او در داستان قاچاقچیان، دوستانش درگیر فضایی پیچیده و نفس‌گیری می‌شوند که در نهایت به نجات او و آزاد شدن میراث فرهنگی از دست قاچاقچیان منجر می‌شود. البته مانی تا پای مرگ می‌رود و حوادث تکان‌دهنده و هولناکی را پشت می‌گذارد. «روز نهنگ» از نظر ساختاری، داستانی پرکشش و تعلیق‌دار است. گره‌افکنی‌ها به دل داستان خوش نشسته و خواننده را رها نمی‌کند. رابطه علت و معلولی قصه، منطقی و پذیرفتنی است و صحنه‌پردازی و توصیف‌های درخشان - به‌خصوص صحنه اسارت مانی در مخزن روغن کشتی - و شاخ و برگ‌های مناسبی که

نام کتاب: روز نهنگ

نویسنده: عباس عیدی

ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان (از مجموعه)

رمان نوجوان امروز)

چاپ اول: ۱۳۹۲

۱۹۹ صفحه

چند روزی است که سر و کله چند فرد مشکوک در جزیره قشم پیدا شده است. نوجوانان قصه، که ماجرا حول محور آن‌ها می‌چرخد، کنجکاو می‌شوند تا از کار این چند نفر سر در بیاورند، تا اینکه افراد غریبه، خودشان، طرح دوستی با این نوجوانان می‌ریزند و به آن‌ها پیشنهاد می‌دهند به‌خاطر آشنایی‌شان با منطقه، در یک کار پرسود به آن‌ها کمک کنند و در عوض کار و کمک خود دستمزد خوبی بگیرند.

ابتدا همه چیز طبیعی جلوه می‌کند، البته بچه‌ها از همان ابتدا کمی به ماجرا مشکوک‌اند، ولی تصمیم می‌گیرند با افراد غریبه همکاری کنند؛ اما در نهایت و پس از پشت سر گذاشتن حوادث و

باشد. در این صورت می‌توان امیدوار بود بعد از گذشت نزدیک به سه دهه از فاجعه حمله به هواپیمای مسافربری، حق مطلب توسط این نویسنده ادا شود.

ماجرای فوت مادر سلمان نیز ارتباط مستقیم و مؤثری با قصه اصلی ندارد، اما می‌توان به آن به دیده اغماض نگریست. ولی به هر حال قابل اشاره است که نویسنده باید صبر و حوصله خواننده نوجوان را نیز در نظر می‌داشت.

و اما نکته پایانی: مانی پس از نجات از چنقال قاچاقچیان توی دریا افتاده و در حالی که دستش را به در عتیقه شناور بر سطح آب گرفته به طرف ساحل می‌آید تا هم خودش را نجات بدهد و هم در عتیقه را. این هم یکی از آن توصیف‌های خوبی است که پیش از این به آن اشاره شد و البته بار معنایی خوبی هم دارد؛ اما مانی در این حال مونولوگی دارد که دور از ذهن یک نوجوان و البته بسیار شعاری است: «آه سارا! سارا! دخت ناخدا احمد! خواهر سالار! نگذار نگذار پخش شویم! نگذار باد ناموافق پراکنده‌مان کند در مه، گم بشویم. دور از هم بیفتیم در آب‌های این دنیا! دور بزن! برگرد! ببین! بیا! خودت را برسان به ما که دست گرفته‌ایم به این درها، و به درها که دست داده‌اند به ما، به هم نزدیک‌مان کن، نزدیک‌تر، برسانمان به هم، با هم، کنار هم، ما را، سارا!»

نویسنده به داستان داده، این قصه را خواندنی کرده اما چند ماجرای فرعی در داستان هست که بودنشان نه تنها توجیه موجهی ندارد، بلکه روند داستان را نیز مختل و ذهن خواننده را از ماجرای پرکشش اصلی دور کرده است.

دو مورد عمده از این موارد، روایت ماجرای تولد مانی در تهران به هنگام حمله هوایی دشمن در جنگ شهرها از زبان مادر اوست و دیگری، روایت فاجعه حمله ناو هواپیمابر آمریکا به هواپیمای مسافربری است.

البته می‌توان هدف نویسنده از گنجاندن این دو ماجرا به داستان را حدس زد. ظاهراً نویسنده خواسته است ذهن خواننده نوجوان خود را به این نکته معطوف کند که دشمن، هر بار به یک شکل و بهانه به مردم کشور ما ضربه زده و خصومت نشان داده است، خواه در تحمیل جنگ و حمله به مناطق مسکونی، خواه در حمله به هواپیمای مسافربری و به شهادت رساندن مردم بی‌دفاع و اکنون با تاراج میراث تاریخی و حذف حافظه فرهنگی - مذهبی کشور. اما همان‌طور که گفته شد، این تلاش، موفقیت‌آمیز نبوده و به جریان طبیعی و منطقی روایت داستانی نیز لطمه زده است، گو این که ماجرای حمله به هواپیمای مسافربری در مکان رویداد داستان فعلی، می‌توانست و می‌تواند محور یک داستان جداگانه

